

بیان معمارانه^۱

فلیکس گتاری

مترجم: پیمان غلامی

موجودات انسانی طی هزاره‌ای و شاید به تقلید از سخت‌پوستان یا موریانه‌ها عادت داشته‌اند که خود را در انواع‌واقسام پوسته‌ها محصور کنند. منظور از این پوسته‌ها، غلاف‌ها، یا لاک‌ها همین ساختمان‌ها، لباس‌ها، ماشین‌ها، تصاویر، و پیام‌هایی‌ست که انسان‌ها بطرزی بی‌پایان از خود ساطع می‌کنند، به پوست خود می‌چسبانند، و به گوشت وجودشان الصاق می‌کنند، درست همچون استخوان‌هایشان. درهرصورت تفاوت قابل‌توجهی بین انسان‌ها، سخت‌پوستان، و موریانه‌ها وجود دارد که عبارت است از اینکه تاکنون هیچ کسی شرکت معماران، خیاط‌ها، یا «متخصصان» رسانه‌ای را در دو گونه‌ی دیگر رویت نکرده است. داستان هر چه باشد، ملاحظه می‌شود که طی دوره‌ای بسیار طولانی، ترسیم **مجمع‌های اجتماعی** مرهون یک‌جور تجلی بوم‌سنگی‌ست که زیگورات‌ها را بنا می‌کند، **باستیل** را ویران می‌کند، و **کاخ زمستانی** را به تصرف درمی‌آورد. مگر اینکه بتازگی، علاوه بر سنگ که در پس فلز، بتون، و شیشه پنهان شده است، مهمتر از همه بر حسب سرعت‌های ارتباطات و سیطره اطلاعات است که تقسیم قدرت‌ها انجام می‌شود. تحت این شرایط، معمارها واقعاً دیگر نمیدانند که به کدام قدیس باید دعا کنند! امروزه چه فایده‌ای دارد استناد به کوربوزیه مثلاً در شهری همچون مکزیک که دارد بطرزی هذیانی و به‌تاخت به سمت ۴۰ میلیون ساکن میرود! در این زمینه حتی از بارون هاوسمن^۲ هم کاری برنمی‌آید! سیاستمداران، فن‌سالارها، و مهندسان با کمترین کمک ممکن از اهالی همان هنری که هگل درهرصورت در جایگاه نخست قرارش میدهد با این جور مسائل سروکله می‌زنند. شکی نیست که کنترل یک موقعیت حداقلی مناسب در حیطه ساخت‌وسازهای به‌صرفه همچنان در اختیار معمارهاست. ولی میدانیم که جایگاه‌ها در این حیطه قیمت بالایی دارند و صاحبان نادر آن جایگاه‌ها معمولاً محکوم‌اند به اینکه استعدادهای خلاقه‌شان را زیرجلکی تنزل دهند، البته غیر از این که – همچون ژیکولی پست‌مدرن – کارچاق‌کنی سیاسی-مالی را متقبل شوند که هر گام‌شان حکایت از آن دارد. مسیره‌های نظریه محض^۳، مسیره‌های اتوپیا^۴، و مسیره‌های بازگشت نوستالژیک به گذشته^۵ باقی میمانند، یا حتی مسیره‌های چون‌وچرای انتقادی، هرچند به نظر میرسد که روزگار ندرتاً خودش را به این چون‌وچرا سپرده باشد!

ابژه معماری خردوفاکشیر شده است. بی‌فایده است چسبیدن به آنچه بود یا میبایست باشد! ابژه معماری – ابژه‌ای واقع در فصل‌مشترک دسته‌اول‌ترین قمارهای سیاسی، تنش‌های دموکراتیک و قومی، آنتاگونیسم‌های اقتصادی، اجتماعی، و منطقه‌ای که در هیچ موردی به حل و فصل نزدیک هم نشده‌اند، ابژه‌ای که با تحولات تکنولوژیک و صنعتی مداوم برانگیخته شده است – بنحوی برگشت‌ناپذیر محکوم است به اینکه به هر جهتی

^۱ این متن برگردان مقاله‌ای با مشخصات زیر است:

Félix Guattari, "Architectural Enunciation", in *Schizoanalytic Cartographies*, trans. Andrew Goffey (Bloomsbury, 2013), p.231-9.

^۲ Baron Hausmann

^۳ مثلاً لئون کریر در نظر می‌گیرد که «امروزه یک معمار متعهد» در مواجهه با «هولوکاستی که در شهرهایمان مرسوم است (...) دیگر نمیتواند بنایی بسازد» رک.

^۴ مثلاً کار دنیل لیبسکیند (Daniel Liebeskind)، یا حتی کمپوزیسیون‌های منظره نزد ویتوریو گریگوتی (Vittorio Gregotti)، همچون پروژه‌های اسکان او به نام Cefalu که شانس کمی برای هرگونه موفقیت دارد.

^۵ در این مورد موضع هنری گادین درباره معماری منطقه‌ای جالب‌توجه است، رک.

Henri Gaudin, *La cabane et le labyrinth*, Brussels, Pierre Mardaga, 1984.

کشیده شود و سوق یابد. با این حال، هیچ چیز حاکی از این نیست که در این اوضاع باید طرف التقاطی ماجرا را گرفت، که این هم برعکس شاید تشدید انتخاب‌های اتیکی-سیاسی را ایجاب میکند که همواره مادون عمل به این حرفه بوده‌اند. از اینجا به بعد محال است که با حسن نیت بتوان در پس هنر برای هنر یا در پس علم محض پناه گرفت.^۱ بازابداع معماری دیگر نمیتواند به معنای راه‌اندازی مجدد یک سبک، مکتب، یا نظریه‌ای با رسالتی هژمونیک باشد بلکه باید به معنای ترکیب‌کردن مجدد بیان معمارانه و از یک حیث به معنای پیشه‌معماران تحت شرایط امروز باشد.

همین‌که هدف معمار دیگر این نباشد که هنرمند شکل‌های ساختمانی باشد بلکه خدماتش را در راستای آشکارکردن امیال مجازی فضاها، مکان‌ها، خط‌سیرها، و قلمروها ارائه دهد، آنگاه او باید تحلیل روابط جسمانیت فردی و جمعی را با تکین‌سازی دائمی رویکردش متقبل شود. افزون بر این، او باید به یک میانجی بدل شود که بین این امیال که بر آنها پرتو افکنده میشود و آن منافی که همین امیال چوب لای چرخ آنها میگذارند وساطت کند. به عبارت دیگر، او باید هنرمند و صنعتگر تجربه زیسته محسوس و نسبت‌مند شود. باید فهم شود که خصوصاً نمیخواهم کاری کنم که بر کاناپه روانکاوای لم بدهد تا بعد بتوانم مرکزیت‌زدایی از نقش‌اش را به وی بقبولانم. برعکس، در نظر دارم که این خود معمار است که متوجه میشود در موضعی قرار دارد که باید برخی کارکردهای ویژه تقویم ذهنی را تحلیل کند.^۷ او به این شیوه و در همراهی با بی‌شمار عملگر اجتماعی و فرهنگی دیگر میتواند رله‌ای حیاتی را در بطن **مجمع‌های** چندسره بیان بسازد و مسئولیت تحلیلی و عملی تولیدات معاصر ذهنیت را متقبل شود. در نتیجه اینجا واقعاً دیگر معمار را در جایگاه خشک‌وخالی ناظر انتقادی در نظر نمیگیریم!

وقتی تأکید از ابژه به پروژه جابجا میشود (با هر مشخصه‌ای برای ظهور و بروز نشانه‌ای و محتوای معنایی‌اش)، کار معمارانه از این به بعد مستلزم ساخت‌وپرداخت ویژه «ماده»‌ی بیانی‌اش است: امروزه چگونه باید یک معمار بود؟ کدام بخش از خود را باید به حرکت واداشت؟ به چه شیوه‌ای باید درگیر شد و با کدام عملگرها؟ توسعه‌دهندگان، مهندسان، طراحان شهری، کاربران بالفعل و بالقوه چه اهمیت نسبی برایش دارند؟ تا کجا مشروع است که با احزاب مختلف موجود مصالحه کند؟ در عوض اینجا موضوع درباره‌ی یک اقتصاد تراارجاعی بی‌اندازه پرجزئیات است که پیشنهاد میدهم از زاویه دو وجه از قوام در بیان یک مفهوم معمارانه واری شود:

- وجه چندصدایی، از مرتبه مُدرک، که در ذات آرایش‌یابی مؤلفه‌هایی‌ست که در تکوین گفتمانی‌اش دست دارند؛

- وجه اتیکی-زیباشناختی، از مرتبه عاطفه، که در ذات «تقبل وجودی» غیرگفتمانی‌اش است.

مؤلفه‌های چندصدایی

فیلیپ بودان ۲۰ زاویه را فهرست کرده است تا از آن زوایا که دست بر قضا اساساً بر مقوله فضا متمرکزند به ابژه معمارانه حمله کند. او پیشنهاد داده است که این زوایا در چهار دسته بازگروه‌بندی شوند:

^۱ اشاره‌ام در اینجا به تحلیل‌های شورانگیز کریستین ژیرار است، ر.ک.

Christian Girard, *Architecture et concepts nomads. Traité d'interdiscipline*, op. cit.

^۷ درباره‌ی موضع طراح و معمار در مدل‌سازی نهادهای روانپزشکی منزله‌ی موضعی که گاه قطعی تلقی شده است، پرونده‌ی ویژه‌ی ژورنال جستجوها را مطالعه کنید. ر.ک. Planning, Architecture and Psychiatry, 'Recherches June 1967.

- زوایایی که به خود فضای واقعی ارجاع دارند (مقیاس‌های ایتیک جغرافیایی رویت‌پذیری، نزدیکی، و قطعه‌های مساحی شده یا نقشه‌برداری شده زمین)؛
- زوایایی که فضای معمارانه را به یک مصداق بیرونی ارجاع می‌دهند (مقیاس‌های نمادین، صوری، فنی، کارکردی، مقیاس‌های مربوط به گستره، نمادپردازی ابعادی، اجتماعی-فرهنگی، و اقتصادی، نمادپردازی مدل‌ها)؛
- زوایایی که فضای معمارانه را به بازنمایی‌اش ارجاع می‌دهند (مقیاس‌های هندسی، نقشه‌برداری، و تمثلی)؛
- و نهایتاً زوایای رویکرد معمارانه تا آنجا که این رویکرد بین همین فضاهای متفاوت در تردد دائمی باشد («مقیاس‌بندی»، «مقیاس‌دهی»، و الخ).^۸

بی‌شک میتوان مؤلفه‌های هم‌سنخ بیشتری را فهرست کرد. اما وقتی دیدگاه بیان و نه دیگر دیدگاه برشماری حالات یک فضایی‌سازی ساده براساس رده‌بندی را اتخاذ میکنیم، آنوقت بدیهی‌ست که تعداد این مؤلفه‌ها بالقوه واقعاً انتهایی ندارد. هر بیان مجازی در مجاورت ابژه معمارانه می‌پلکد. چنانکه هنری لیو مینویسد: «هر کار معمارانه مهم این فهم را از خودش دارد که میتواند با هویتش فرق کند. یک اقامتگاه هرگز خود همان اقامتگاه نیست بلکه به اقامتگاه ارجاع دارد؛ یک اقامتگاه یکی از امکان‌های خودش است و ماهو پدیدار میشود.»^۹ درهرصورت، بر مبنای این طیف پیوسته بیان‌های مجازی، هشت سنخ **مجمع** را اختیار میکنم که با «صداها/مسیرها»یی متناظرند که در نظرم بطرز مؤثر در معماری معاصر وضع و اجرایی شده‌اند.

۱- بیانی ژئوپلیتیک، که نقاط قطب‌نما، ناهمترازی زمین، داده‌های اقلیمی جمعیت‌نگارانه، و نیز تحولات در بازه‌ای طولانی همچون گرایش به سکولارشدن (بمنزله موضوع محبوب فرنان برودل^{۱۰}) را مد نظر قرار میدهد که در نتیجه نوسان‌های اقتصاد جهانی بر مرکز جاذبه «مجمع‌الجزایر شهری^{۱۱}» درمقام مرکزی در حال رانش تأثیر می‌گذارند.^{۱۲}

۲- بیانی مبتنی بر طراحی شهری، مربوط به قوانین، مقررات، عادات، و رسوم مربوط با اندازه املاک، حق تصرف ساختمان‌ها و اندازه‌شان و همینقدر هم مربوط به سازوکارهای آلودگی الگو و تصویر (مربوط به آنچه فیلیپ بودان «مقیاس مجاورت» میخواند). در اینجا این امکان وجود دارد که مخاطبان به شکل «سخت» بروکرات‌ها، هیئت‌های دولتی، یا به شکل مبهم طرز فکرهای جمعی یا عقاید همگانی تجسد یابد، طوری که تمام‌شان کمابیش از طریق رسانه‌ها رله میشوند.

۳- بیانی اقتصادی، ظهور و بروز سرمایه‌دارانه روابط قوا بین سیستم‌های فردی و جمعی متفاوت ارزش‌افزایی. این بیان، با آغاز از ارزش‌گذاری بر مخارج و تقاضاها بر حسب سود مورد انتظار، اعتبار، اثرگذاری

⁸ Philippe Boudon, *La ville de Richelieu*, Paris, AEA, 1972; *Architecture et architecturologie*, Paris, AEA, 1975; *Sur l'espace architectural. Essai d'épistémologie de l'architecture*, Paris, Dunod, 1971.

⁹ Henri von Lieber, *Encyclopaedia Universalis* vII, 1 Paris, 1985, p.554.

¹⁰ Fernand Braudel, *Le temps du monde, Civilisation matérielle, économie et capitalisme, XVe - XVIIIe siècle* VIII, Paris, Armand Colin, 1979, pp.61-4.

¹¹ Ibid. p.20.

¹² Ibid. pp.12-14, 62-8.

سیاسی، و فایده اجتماعی، به تثبیت ارزش بازاری برای معاملات ملکی و «هدایت» انتخاب‌ها و مقادیر سرمایه‌گذاری در حیطة ساخت‌وساز منجر میشود.

۴- بیانی کارکردی یا نقش زیربنا (نقش تسهیلات)، که فضاهای ساخته‌شده را بر حسب بهره‌برداری ویژه‌شان در نظر می‌گیرد. دستگاه‌های جمعی، درست همچون دستگاه‌های مختص استفاده خصوصی، در بطن شبکه‌ای مضاعف از موارد زیر با یکدیگر ادغام میشوند:

الف) روابط «افقی» معاصر که هر قسمت ساخته‌شده را در مجموعه‌ای از ساختارهای شهری واقع میکند که امروزه در بطن سرمایه‌داری جهان‌فراگیر خط و ربط متقابلی میان‌شان وجود دارد؛^{۱۳}

ب) مناسبات «عمودی» ادغام که گستره‌ای از خردتسهیلات (همچون نور، هوا، ارتباطات، و الخ) تا کلان‌تسهیلات زیربنایی را شامل میشود.

چنانکه پل ویریلیو مینویسد:

«امروزه... ذات آن چیزی که اصرار داریم شهرنشینی بخوانیم با همین سیستم‌های انتقال، ترابری، و مخابره، با همین شبکه‌های حمل‌ونقل و مهاجرت که پیکربندی غیرمادی‌شان سازماندهی اراضی و املاک و ساختن بناهای یادبود را از سر می‌گیرد، ترکیب/تجزیه میشود. اگر امروزه بناهای یادبودی در کار باشد، به‌رغم پیچ‌وتاب‌های مازاد معمارانه، قطعاً از مرتبه‌ای مرئی نیستند. این عدم تناسب یادبودی که نه دیگر بخشی از ظواهر محسوس است و نه بخشی از زیباشناسی پدیداری حجم‌های معمارانه‌ای که زیر خورشید جمع میشوند، اکنون در درخشندگی تیره‌وتار ترمینال‌ها، کنسول‌ها، و دیگر نایت‌استندهای الکترونیک به سر میرد.»

- متعاقباً، بیانگرهای جمعی در اینجا از این قرار هستند:
- قشربندی‌های اجتماعی بر حسب منابع، گروه‌های سنی، جزئیت‌های منطقه‌ای، تبعیض قومی، و الخ؛
- بدن‌های اجتماعی که در نتیجه فعالیت‌های تخصصی‌شان در مرتبه‌ای اقتصادی یا در نتیجه موقعیت رفاهی‌شان قسمت‌بندی شده‌اند (بستری‌شدن در بیمارستان، اقامت در زندان، و الخ)؛
- همه انواع طراحان، برنامه‌ریزها، متخصصان، و تکنیسین‌ها، که در جایگاهی برای ابراز قیدها و هنجارهای نوشته‌های مربوط به معماری‌اند.

۵- بیانی فنی، که حاکی از تسخیر گفتار تسهیلات و بطور کلی‌تر حاکی از مصالح ساخت‌وسازند که برای مثال در موارد زیر به کار برده میشوند:

ثابت‌کردن شیب سقف بمنزله محصول نشت‌پذیری نسبی مصالح بکاررفته، ضخامت دیوار بمنزله محصول سنگینی‌اش، ابعاد مصالح بمنزله محصول کاربردپذیری یا انتقال‌پذیری یا بکارگیری‌اش.^{۱۴}

^{۱۳} ق.ک. تحقیق مشترک با اریک الیز،

'Systems, Structures and Capitalist Processes' (published, amongst other places, in Félix Guattari, *Soft Subversions*, New York, Semiotext(e), 1996, pp.248-61.)

^{۱۴} Boudon, *La ville de Richelieu*, op. cit. p.17.

رله‌های خطابی در اینجا نه فقط مهندسان عمران بلکه همچنین شیمیدان‌ها هستند، کسانی که هر ماه مصالح جدیدی را اختراع میکنند، همینطور مهندسان برق و ارتباطات و کم‌کم کل رشته‌های علمی و فنی.

۶- بیانی دلالتگر، با این هدف که مستقل از واحدهای معنایی نقشمند، محتوایی معنادار را به صورت ساخته‌شده‌ای نسبت بدهد که از طرف جامعه‌ای انسانی به اشتراک گذاشته میشود که کمابیش بسط یافته است ولی همواره با مجموع جوامع دیگری که همین سنخ محتوا را در اشتراک ندارند محدود شده است. در اینجا باز به چندین مورد از مقیاس‌های فیلیپ بودان برمیخوریم. مقیاسی که به بنایی منجر میشود که شکلی نمادین را مستقل از اندازه‌اش متجسد میکند (مثلاً نقشه صلیب‌شکل کلیساهای مسیحی). مقیاسی که حق استفاده از یک سازه را بر مبنای مدل ایدئولوژیکی واضحی ترسیم میکند (شهر ایدئال ویتروویوس،^{۱۵} شهرهای «روستایی»، شهرهای «صنعتی»، یا شهرهای «داد و ستد» نزد کوربوزیه، و...). مقیاسی که برعکس در آن یک مقیاس اجتماعی-فرهنگی کمابیش ناخودآگاهانه دخالت دارد (مثل حیاط خلوت مرکزی که بناهای عرب به احتمال زیاد از روم باستان به ارث برده‌اند)، یا حتی مقیاسی مبهمتر که سبکی کروی را به طرح‌ریزی یک شهر میدهد (مثل جو فروبستگی در دهکده‌های کوچک توسکان^{۱۶}، که چندین سال نوری از گشودگی به روی مکان ترامت‌ناهی تراکم‌های آمریکای شمالی فاصله دارد و همچون همین تراکم‌ها به جریان یک بزرگراه وصل‌اند).

۷- بیانی از قلمروگذاری وجودی، از مرتبه‌ای به یک میزان چشم‌اندازگرا و رفتارشناختی، که آن را به سه سنخ فضا ربط میدهم که ویتوریو اوگو برای‌مان مشخص کرده است:^{۱۷}

- فضاهای اقلیدسی، زیر نظر آپولو، که بطریقی بی‌ابهام در چارچوب منطق اصل‌موضوعی-استنتاجی واضح یک هویت ابژه‌بنیاد است و در بطنش یک «معماری» نقش می‌خورد که «در همه‌ی وضوح کمال بلورینش ابتدایی و مقدماتی‌ست، همواره همانند با خودش و عاری از هر ابهام یا تناقض درونی»؛
- فضاهای تصویری، زیر نظر مورفئوس، که واضح صورت‌هایی با هویت مدوله‌شده یا چشم‌اندازهای دگردیسانه است که اولویت «خیال بر واقعیت، نگاه خیره بر گفتار، توسعه بر استفاده، طرح بر ادراک» را تأیید میکند؛
- فضاهای مکان‌شناختی تودرتو، زیر نظر دیونیزوس، در نقش مکان‌های وجودی^{۱۸} بر حسب یک هندسه‌ی پوشش بدنی لامسه‌ای که پیشاپیش ما را به ثبات عواطف ارجاع میدهد.

فضای معمارانه یک عملگر انضمامی متابولیسیم از بین بسیاری عملگر دیگر بین اعیان خارج و شدت‌های داخل است. اما از ویتروویوس تا کوربوزیه – و با گذر از طریق لئوناردو داوینچی – اگر بازی تناظرها بین بدن انسانی و زیست‌بوم بی‌وقفه کاوش شده است، شاید حالا موضوع درباره‌ی ملاحظه‌ی زیست‌بوم از دیدگاهی‌ست که مشخصه‌ای ارگانیک دارد و نه ملاحظه‌اش از زاویه‌ای صوری. چنانکه ماسیمو کاجیاری

¹⁵ Vitruvius

¹⁶ Tuscan

¹⁷ Vittorio Ugo, 'Une hutte, une clairière', *Critique* 476/477, special issue 'L'object architecture' Jan-Feb 1987.

¹⁸ به معنای مد نظر هایدگر از این لفظ در مقاله‌اش «ابتناء، اسکان، تفکر». ر.ک.

Martin Heidegger, 'Building, Dwelling, Thinking', in *Poetry, Language, Thought*, trans. A. Hofstadter, New York, Harper and Row, 1971, pp.145-61.

مینویسد: «هر ارگانیسم راستین تودرتو است».^{۱۹} در ادامه به بعد فراکتالی کثیر با مشخصه هزارتویی (یا ریزومی) قلمروگذاری وجودی ارجاع می‌دهیم.

۸- بیانی نوشتاری که مجموع دیگر مؤلفه‌های بیانگر را مفصل‌بندی میکند. طراحی معمارانه – بخاطر واردآوردن فاصله‌ای ارتسامی بین اظهار و محتوا و از طریق ضرایب خلاقیت تولیدی‌اش – به بالقوگی‌های نو بمنزله منظومه‌های جدید **عواطف ارجاع یاری** میرساند، و در این راه از آن منظومه‌هایی آغاز میکند که بر آرایش‌یابی جنبه‌های اتیکی-زیباشناختی ابژه ساخته شده حاکم‌اند.

سامان‌های اتیکی-زیباشناختی

بیان معمارانه صرفاً مؤلفه‌های گفتمانی درزمانی را شامل نمیشود بلکه به یک میزان متضمن قوام‌یابی ابعاد وجودی همزمانی یا سطوح سامان‌هاست. پیرو باختین، سه سنخ سامان را متمایز میکنم:^{۲۰}

- سامان‌های شناختی، یعنی مختصات انرژتیک-مکانی-زمانی که از منطق مجموعه‌های گفتمانی ناشی میشود. در همین ثبات است که بیان نوشتاری معماری پنج سنخ اول **مجمع** بیان در فهرست قبلی را به هم زنجیر میکند؛
- سامان‌های ارزش‌شناختی، که مجموع سیستم‌های ارزش‌افزایی انسان‌محورانه را شامل میشوند که همانقدر از مرتبه‌ای اتیکی‌اند که از مرتبه‌ای اقتصادی و سیاسی؛
- سامان‌های زیباشناختی، که آستانه‌های کمال یک موجودیت، ابژه، یا کل ساختاری را تعیین میکنند، تا آنجا که این آستانه‌ها به سهم خود شروع به گسیل معنا و صورت میکنند. ایجاد سطح‌مشترکی بین مؤلفه‌های بیان دلالتگر و قلمروزدایی وجودی با دیگر مؤلفه‌ها به همین سامان‌های اتیکی-زیباشناختی ربط دارد. پس امر بناشده، امر زیسته، و امر غیرجسمانی از نو با یکدیگر مفصل‌بندی میشوند، هرچند که جوامع سرمایه‌دارانه همواره در حال زدودن هر ردپای تکین‌سازی ذهنی از معماری و طراحی شهری‌شان به سود شفافیست سفت‌وسخت کارکردی، اطلاعاتی، و ارتباطاتی بوده‌اند.

سؤفهم نشود: تکین‌سازی مورد بحث در اینجا موضوع ساده‌ای درباره «جبران معنوی» یا درباره نوعی «شخصی‌سازی» نیست که بصورت «خدمات پس از فروش» عرضه شده باشد. تکین‌سازی (تفرید) از نمونه‌هایی ناشی میشود که در بطن ابژه معمارانه عمل میکنند و ذاتی‌ترین قوام این ابژه را به آن میدهند. این ابژه، تحت وجهه گفتمانی بیرونی‌اش، در فصل‌مشترک هزاران تنشی برقرار میشود که آن را به همه سو میکشند، ولی تحت وجهه اتیکی-زیباشناختی‌اش، خودش را در حالتی غیرگفتمانی متحد نگه میدارد طوری که دسترسی پدیدارشناختی ما به آن از خلال تجربه خاص **عواطف** فضامند میسر میشود. در طرف آستانه قوام شناختی، ابژه معمارانه به خیالات، رویا، یا هذیان فرو میافتد، درحالی‌که در طرف آستانه قوام ارزش‌شناختی، ابعادی از ابژه معمارانه که حامل غیریت و میل‌اند بر باد میروند – مثل تصاویر سینمایی که بومیان استرالیایی مدت‌ها پیش ازشان روی

^{۱۹} Massimo Cacciari, in 'L'objet architecture', in *Critique*, op. cit.

^{۲۰} ارجاع به تقسیم سه‌تایی بیان (شناختی، اتیکی، زیباشناختی) نزد میخائیل باختین است. رک.

Mikhail Bakhtin, 'The Problem of Content', in *Art and Answerability*, op. cit.

گرداندند چون هیچ جذابیتی در آنها ندیدند. ابژه معمارانه در طرف آستانه زیباشناختی قوام، دیگر وجود صورت‌ها و شدت‌هایی را که برای تمکن در آن فراخوانده شده‌اند به چنگ نمی‌آورد.

در نتیجه‌اش، در تحلیل نهایی، ویژگی هنر معمار در قابلیتش برای دریافت این **عواطف** بیان فضا مند است. غیر از اینکه باید تصدیق کرد که موضوع درباره ابژه‌های متناقض‌نماست که نمیتوان آنها را در مختصات عقلانیت عادی جای داد و تنها از خلال فرامدل‌سازی، کژراهه زیباشناختی، و روایت اساطیری یا ایدئولوژیکی میتوان بطور غیرمستقیم به آنها نزدیک شد. مثل ابژه‌های جزئی ملانی کلاین^{۲۱} یا ابژه‌های انتقالی وینیکوت^{۲۲}، این نوع عاطفه بطور استعراضی بر نامتجانس‌ترین سطوح برقرار میشوند. نه تا آنها را متجانس کند بلکه برعکس تا آنها را عمیقتر از قبل در فرایندهای فراکتالی تکوین نامتجانس درگیر کند. صورت معمارانه فراخوانده میشود تا نه نقش یک گشتالت بسته در خود بلکه نقش عملگری کاتالیزوری را داشته باشد که واکنش‌های زنجیره‌ای را در بطن حالات نشانه‌پردازی به راه اندازد که این هم سبب میشود از خودمان بگریزیم و به روی میدان‌های اصیل امکان گشوده شویم. احساس صمیمیت و تکنیکی وجودی که به هاله‌ای ربط دارد که از محیطی آشنا، اقامتگاهی قدیمی یا منظره‌ای مسکون از خاطرات مان ساطع میشود، خودش را در گسست از حشوهای بی‌مایه برقرار می‌سازد و میتواند تکثیر خطوط گریز را در هر ثبات میل به زیستن و امتناع از تسلیم‌شدن به ایستایی مسلط به بار آورد. همین حرکت قلمروگذاری وجودی و قوام‌یابی همزمانی‌ست که سبب میشود مواردی بسیار متفاوت با هم «کار» کنند، برای مثال: جعبه‌ای برای کفش‌ها و گنج‌ها زیر تخت کودکی که در مدرسه شبانه‌روزی درمانی-روان‌شناختی بستری شده است؛ ترجیح‌بند-گذرواژه‌ای که احتمالاً با برخی از رفقاییش به اشتراک می‌گذارد؛ مکانی در بطن منظومه خاصی که در سالن غذاخوری اشغال میکند؛ یک درخت-توتوم در زمین بازی، و بریده‌ای از طرح کلی آسمانی که تنها برای او مفهومی دارد. بر عهده معمار است که حتی اگر همه این مؤلفه‌های تکه‌پاره‌ی تقویم ذهنی را بطور هماهنگ ترکیب نمیکند حداقل ملزومات مجازیت‌هایشان را از قبل مثله نکند!

پس اگر معمار به این شیوه بخواهد در بستر جوامع‌مان که با **جریان‌های** سرمایه‌دارانه ویران شده‌اند در راستای بازترکیب‌بندی **قلمروهای** وجودی کار کند باید بتواند تشخیص و بهره‌برداری فرایندمحوری از نقاط کاتالیزوری تکنیکی‌هایی داشته باشد که میتوانند در ابعاد محسوس جهازهای معمارانه و در پیچیده‌ترین ترکیب‌های صوری و مسئله‌زاهای نهادی تجسد یابند. همین‌که تعهد معمار – بیابید از این مفهوم قدیمی سارتری که برای زمانی دراز یک تابو بوده است دست نکشیم – رژیم خودآئین‌سازی اتیکی-زیباشناختی خاص خودش را پیدا کرد، هر روش نقشه‌بردارانه‌ای برای رسیدن به این منظور مشروع است. در نتیجه، یگانه سنجهی حقیقت که بر او تحمیل خواهد شد اثر کمال وجودی و وفور هستی‌ست که همین‌که او بخت خوبی داشته باشد که با فرایند حادثه‌سازی یا به عبارت دیگر با فرایند غنی‌سازی تاریخی و بازتکین‌سازی میل و ارزش‌ها درکشیده شود دیگر نمیتواند با آن اثر مواجه نشود.

²¹ Melanie Klein, *Contributions to Psychoanalysis*, London, The Hogarth Press, 1950.

²² D. W. Winnicott, *La psychanalyse*, Paris, PUF, 1959.

متن فرانسه به «les objets partiels de Winnicott» ارجاع دارد. باین‌همه از این ارجاع روشن است که منظور کناری «transitional objects» یا ابژه‌های انتقالی‌ست. [م.ا]